

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

به نظر می‌رسد در ارتباط با بحث گذشته راجع به اولویت ماهیت بالنسبه به وجود یک توضیح مختصری داده بشود بد نباشد. یک وقتی بحث از اولویت ماهیت بالنسبه به وجود می‌کنیم به واسطه جهاتی خارج از ماهیت و ذاتیات ماهیت و این قضیه اشکال ندارد و اصلاً بحث داخل در باب ماهیات نیست بحث راجع به عوارض ماهیت است که آن عوارض به لحاظ وجود بر ماهیت عارض می‌شود مثل اینکه علت ناقصه موجب اولویت و رجحان ماهیت نسبت به وجود است یعنی شما اگر در سلسله طولیه توجه کنید که یک علتی باید موجب بشود که یک وجودی در خارج و یک معلولی در خارج به وجود بیاید خب این علت باید یک شرایطی را فراهم کند تا اینکه به مرتبه فعلیت تامه برسد، طبعاً این طور است.

حالا این علت عبارت از تحقق یک موضوعی

است که آن موضوع با توجه به شرایط و قرائن و با توجه به معدّات و رفع موانع من حیث المجموع به مرتبه ایجاب برسد، وقتی که به مرتبه ایجاب رسید طبعاً وجوب از آن متولد خواهد شد؛ وجوب وجود از او متولد خواهد شد. یک کبریتی که الآن قرار است حرارت از آن به یک خشبی سرایت کند این حرارت در کبریت علت برای اشتعال نار در آن خشب است حالا این کبریت مشتعل الآن در دست شما وجود دارد ولی این علت ناقصه است. باید این حرارت و این اشتعال با آن خشب تماس پیدا بکند و بعد از تماس آن خشب مشتعل بشود. اگر شما کبریت را در اینجا نگه دارید و این خشب هم در اینجا باشد، صد سال هم بگذرد مشتعل نخواهد شد. پس الآن این کبریت علت ناقصه برای اشتعال نار است.

علی‌ایّ حال یک اشتعالی در اینجا باید تحقق پیدا بکند که یک مقدارش محقق شده است و آن همان اشتعال در خود خشب و کبریت است، شرایط دیگر هم باید آماده بشود؛ یکی از این شرایط باید تماس با این باشد، شرط دیگر اینکه تر نباشد و اگر تر باشد اشتعال پیدا نخواهد شد، شرط دیگر این است که باد

نوزد و اگر باد بوزد حرارت را به سمت دیگری سوق خواهد داد. من حیث المجموع ما نیاز به یک شرایطی داریم که آن شرایط این اشتعال را در اینجا به وجود بیاورد.

منظور از امکان وقوعی

در اینجا می توانیم بگوییم که الآن جانب وجود برای این خشب از جانب عدم اولویت دارد یعنی این به واسطه امکان وقوعی که عبارت از تحقق شیء در خارج علی حسب الإمكان است الآن اشتعال این نار اولویت را برای اشتعال را برای این خشب ثابت کرده است. قبل از اینکه این نار وجود داشته باشد اشتعال و عدم اشتعال بالنسبه به این خشب علی السواء بود، الآن یک مقداری از آن محقق شده است، یک مقداری که نزدیک تر می آید اولویت بیشتر می شود. فرض کنید الآن سی درصد است بعد می شود چهل درصد بعد می شود پنجاه، شصت، هفتاد درصد تا شرایط دیگر آماده می شود و می رسد به آن حد تماسی که دیگر همه قرائن و ضم و ضمیمات دست به دست هم دادند و این علیت را می خواهند تسری به جانب معلول بدهند و معلول را به وجود

بیاورند. در اینجا اشکالی ندارد و بحثی در اینجا نیست و بحث اصلاً خارج از ماهیت می‌رود. از ماهیت جدا می‌شویم به شرائط و قرائن خارج از ماهیت و جوانب ماهیت توجه می‌کنیم. علت اگر علت ناقصه باشد یک جور است و علت ناقصه در رسیدن به آن علیت تامه تا چقدر مسافت را باید طی کند، اینها همه مهم است و تا چقدر باید راه برود تا به علیت تامه برسد.

بحث ما در اینجا که مرحوم آخوند ارجاع به بحث در ماهیت و استواءِ دو طرف وجود و عدم بالنسبه به ماهیت دادند راجع به خود ماهیت است و خود ماهیت اقتضاء دارد ذاتاً اینکه وجود پیدا کند پس بحث به ماهیت و اوصاف ذاتی او برمی‌گردد نه به ماهیت و اوصاف عارضی او به لحاظ وجود! اگر بر آن لحاظ باشد اصلاً ما دیگر با ماهیت کاری نداریم و ماهیت اصلاً جدا است بحث راجع به علیت است! یعنی خارج از حیطة ماهیت آن علل فاعلی برای وجود تا چقدر تمام هستند یا تمام نیستند و تا چقدر به مرحله تمامیت نزدیک هستند. اصلاً ما به ماهیت کاری نداریم، حتی شریک الباری هم علل

معهده و علل وجودی او فرض بکنیم که در خارج محقق باشد باز آن اولویت نسبت به وجود را دارد یعنی اصلاً صحبت در ماهیت نمی‌کنیم.

روی این حساب و روی این فرض اینجا نقطه‌ای است که باید دقت کرد و آن این است که در شرایطی که خود ماهیت اقتضاء ذاتی دارد یعنی وصف اولویت وجود در این موقع وصف ذاتی برای ماهیت است درست مثل حیوانیت و ناطقیت برای انسان است، ناهقیت برای حمار است. آیا ممکن است یک انسانی، این ماهیت انسانی به لحاظ وجود خارج در فرض اینکه این ماهیت انسان به اقتضاء ذاتش، وجود حیوانیت، ناطقیت، تعجب و امثال ذلک است وقتی که می‌خواهد در خارج محقق بشود، یک انسانی محقق بشود که حیوانیت را ندارد! آیا هم‌چنین چیزی می‌شود؟! نمی‌شود. چرا؟ چون مگر نه این است که وجود باید به لحاظ ماهیت شکل بگیرد؟! معنایش این است؛ یعنی ما باید بتوانیم فرض بکنیم یک ماهیتی با تصور ذاتیت شیء **من حیث هی هی** با فرض اینکه این ماهیت، این ماهیت را دارد، بشود

منقلب به یک ماهیت دیگر بشود و **هو محال**! این انقلاب ماهیت پیش می‌آید و انقلاب ماهیت برای این جهت است که یک امری که در اینجا با فرض تصور ذاتیات یک شیء در وجود خارجی، همان ماهیت منقلب به یک امر دیگر بشود و **هو محال**. چرا؟! چون وجود وقتی که می‌خواهد در خارج تحقق پیدا بکند به وزان همان ماهیت تحقق پیدا می‌کند نه بیشتر!

ضرورت سنخیت بین علت و معلول در ماهیات

شما فرض کنید تخم خربزه را بکارید آن وقت وقتی که وجود پیدا می‌کند بادمجان درآید! این محال است دیگر! یا فرض بکنید که یک انسانی با یک انسان دیگر ازدواج بکند آن وقت بچه‌ای که از آنها متولد می‌شود غنم باشد! این محال است به جهت اینکه ماهیت انسان اقتضاء می‌کند - نکته اینجاست! - معلول او هم در خارج سنخیت همان ماهیت را داشته باشد.

منظور از آیه ﴿فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾

فلهذا آن بحث در اینجا پیش می‌آید ﴿فَأُولَٰئِكَ

يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئًا لَّهُمْ حَسَنَةً ﴿٢٥﴾ در اینجا انقلاب ماهیت را چطور پاسخ بدهیم؟! واقعاً اگر یک نفر یک عمل حرامی را انجام داد خب عمل حرام، حرام است و تا قیام قیامت هم آن حرمت از آن سلب نمی‌شود. این عمل با این شرایط حرام است و **نفس هذا العمل مع هذا الشرائط ليس بحرام** اگر شخصی نکاحی بدون شرائط شرعی انجام بدهد این عمل **إلى يوم القيامة** حرام است و اگر همین شخص نفس این نکاح را با شرائط حلیت انجام بدهد حلال است. خب چطور می‌شود ﴿فَأُولَٰئِكَ يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئًا لَّهُمْ حَسَنَةً ﴿٢٥﴾﴾ تصور می‌شود؟! با وجود اینکه در مسئله حرمت و حلیت جهت اعتباری در اینجا لحاظ نشده است! چون بعضی‌ها معتقد هستند بر اینکه اصلاً حرمت عبارت از نفس یک عمل در خارج است که این نفس عمل در خارج به واسطه جعل جاعل و اعتبار معتبر است که دارای حسن یا دارای قبح است والا خود آن عمل در خارج هیچ

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰. معادشناسی، ج ۸، ص ۲۳۳:

«خداوند بدی‌های آنان را به خوبی تبدیل می‌کند.»

اثری ندارد و هیچ مسئله‌ای ندارد؛ نکاح، نکاح است
منتها یک وقت شارع دنگش می‌گیرد این نکاح را
حلال اعتبار می‌کند و این نکاح حلال می‌شود و یک
وقتی فردا شارع برمی‌گردد که نه‌خیر، این نکاح حرام
است و از این به بعد ما اعتبار می‌کنیم حرام است
بنابراین حرام می‌شود. خب اینجا دیگر دایره قضیه
خیلی وسیع است؛ مسئله آدم و ازدواج فرزندان آدم
پیش می‌آید که چطور در یک وقت حلال بود و در
یک وقت حرام است و خیلی موارد مختلف و عدیده
بر این قضیه پیش می‌آید.

ضرورت انطباق تشریع با تکوین

اما همان‌طوری که قبلاً عرض شد یک مسئله
واقعی و یک ملاک حقیقی بر همه احکام و تکالیف
حاکم است و آن عبارت از انطباق تشریع با تکوین
است! هیچ‌وقت این مسئله را فراموش نکنیم که
همیشه تشریع باید با تکوین منطبق باشد! حالا
رسیدن به ملاک تکوین خودش یک مطلب دیگری
است که آیا ما به ملاک تکوین و آن حقیقت نظام
احسن که حاکم بر این نظام تکوین است رسیده‌ایم
یا نرسیده‌ایم - البته نرسیده‌ایم و در بعضی مواقع

می‌رسیم و در بسیاری از مواقع نمی‌رسیم - این یک بحث دیگری است. صحبت در مقام اثبات نیست بلکه در مقام ثبوت است و در مقام ثبوت تشریع باید منطبق با تکوین باشد و هرچه که جدای از این مسئله باشد چه شارع بخواهد چه شارع نخواهد امکان ندارد و این مستحیل است یعنی شارع نظام تشریع را منطبق بر نظام تکوین قرار داده والاّ این لغویت و عبثیت در فعل صانع اول و مبدأ اول و اعلیٰ پیش می‌آید. ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛^۱ اول خلق را او اعطاء کرد و براساس آن خلق ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ اگر بین آن هدایت و آن خلق تنافی باشد بنابراین آن ﴿ثُمَّ﴾ و آن علیت غائی برای خلق دیگر در اینجا لغو خواهد بود و هیچ نتیجه‌ای ندارد.

مثل این است که یک نفر تخم سیب، گلابی، پرتقال و امثال ذلک به شما بدهد و بعد که شما اینها

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۵۰. شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی، ج ۲، ص ۲۲۷:

«آن خدایی که هر موجودی را که خلق کرد، خوب خلق کرد و بعد او را در راه کمال هدایت کرد و راهنمایی کرد.»

را بکارید و این زمین را تبدیل به باغ کنید آن وقت به شما بگوید که آقا بیا این را در زمین شوره زار بکار، این دیگر اصلاً لغو خواهد بود! پس چرا این تخم را دادی؟! چرا امر به زرع کردی؟! معنا ندارد! اگر شارع این تخم سیب را به ما می دهد که بکاریم خودش می گوید که این تخم سیب را در ارض مالحه نباید بکارید بلکه باید در ارض غیر مالحه بکارید. حالا اگر امر خلاف شد خب این امر شارع لغو خواهد بود.

محالیت انقلاب و تبدل ماهیت

این مسئله ﴿فَأَوَّلَ نِكَاحٍ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ از اینجا ما به این نتیجه می رسیم که انقلاب ماهیت علی کل حال محال است یعنی اگر یک امری دارای کدورت است این امر برگردد و متنور به نور حلیت و نور ایمان بشود. خب چطور ممکن است؟! طرف زنا کرده است حالا این زنا برگردد نکاح بشود! مگر می شود؟! شرب خمر کرده و ... ﴿فَأَوَّلَ نِكَاحٍ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ سیئات چیست؟! سیئات عبارت از زنا، شرب خمر، سرقت، قمار، کذب، تهمت و اینها می شود. حالا

یک دفعه در روز قیامت شما می بینید این آقا زنا کرده و برایش نکاح نوشتند، نکاحش هم تازه نور دارد نه اینکه فقط نکاح است، خب این را چطوری حل کنیم؟!

یک مطلبی را فرمودند که - حالا از بحث خارج نشویم و جمعش کنیم - اصلاً نظام عالم و نظام تکوین همین است اینها تبدل ماهیات است فرض کنید حیوانی یک علفی را می خورد خب این علف، علف طیب است بعد وقتی که از او دفع می شود متبدل به شیء خبیث می شود و این تبدل ماهیت است، وقتی که آن خبیث را شما در باغ به عنوان کود قرار بدهید همین دوباره تبدیل به گیاه طیب خواهد شد پس نظام عالم نظام تغییر و تحول است و به این کیفیت چه اشکال دارد؟! فرض کنید یک فردی زنا کرده بعد این زنایش متبدل به نکاح می شود، اشکال ندارد!

این به خطابه شبه است تا به بیان منطقی! این را که خدمتتان عرض می کنم در بعضی از تفاسیر این طور دیدم. اما مسئله این است که آنچه را شما

می‌بینید تبدل ماهیات نشده است که یک ماهیتی
متبدل به یک ماهیت دیگر بشود. بله! در حرکت
جوهری که یک شیء در سیر جوهری خودش
بخواهد حرکت کند این در سیر جوهری خودش
لباس‌های مختلفی به خود می‌پوشد همان‌طوری‌که
ما این مسئله را می‌بینیم؛ جماد تبدیل به نبات
می‌شود، نبات تبدیل به حیوان می‌شود، حیوان تبدیل
به انسان می‌شود. در سیر حرکت جوهری ممکن
است یک شیئی دارای ماهیت‌های مختلفی بشود ولی
صحبت در این است که آیا در وقتی که این ماهیت
دارای این ذات و این ذاتیات هست با فرض این ذات
و ذاتیات در آن لحظه آیا ممکن است منقلب به یک
ماهیت دیگر بشود؟! دیگر نمی‌شود. در آن لحظه
این تبدل ماهیات بر یکدیگر از باب وجود سیال
است که این وجود سیال در هر زمانی لباس مختلفی
به خود می‌گیرد و متدرج الحصول است. این ماهیت
تدریجی الحصول می‌آید منقلب به ماهیت دیگر
به لحاظ وجودش می‌شود اما در وقتی که این ماهیت
دارای این وجود است آیا در همان وقت فرض
ماهیت دیگری را می‌شود کرد یا نمی‌شود کرد؟!

خب محال است! اگر بشود فرض ماهیت کرد
خب اجتماع ماهیتین است و اجتماع ماهیتین در
ظرف واحد در یک موقعیت واحده محال است.
بنابراین این مسئله‌ای را که این طور مطرح می‌کند و
می‌خواهند شبهه را به این کیفیت دفع کنند این شبهه
از باب حرکت جوهری قابل دفع است ولی خود
ماهیت انقلاب به ماهیت دیگر نشده است بلکه
حرکت جوهری ماهیات را از باب تدریجی الحصول
و اندراج در وجود سیال زمان از یک نقطه به نقطه
دیگر می‌کند ولی بحث ما این است که الآن این
عملی که انجام شد دیگر انجام شد ﴿قُضِيَ
أَلْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾^۱ پرونده این
عمل دیگر بسته شد؛ این عمل با کدورت انجام شد
و رفت و عمل بعدی، عمل بعدی است و کاری به
این ندارد. این وجود سیال نیست! این عمل در این
ظرف زمان الآن به صورت مکرر محقق شد و این
عمل بعدش به صورت نورانی محقق شد و این دو

^۱ . سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۱. افق وحی، ص ۲۷۸:

«این است حکم حتمی و قطعی و لا یتغیر پروردگار که از من سؤال نمودید.»

عمل هیچ ارتباطی به همدیگر ندارند.

بله! اگر این عمل حرام از باب وجود مجرد خودش در ظرف وجود سیال قرار می‌گرفت و به همین کیفیت پیش می‌آمد ممکن بود بگوییم که این عمل الآن حرام است بعداً تبدیل به یک عمل صحیح خواهد شد ولی صحبت در این است که این مطلب را ما حتی در آن تشبیهی که شده نمی‌بینیم در یعنی حتی در آن تشبیه این مطلب را به شکل حقیقی خودش می‌بینیم. آن چیزی را که اول این حیوان خورده واقعاً این حیوان یک علف طیب خورده است! خلاف که نکرده است! اگر یک فیلم یا عکس در حین خوردن این علف بردارید بعداً از صورت ثانی که فضولاتش از او دفع می‌شود یک عکس هم از او بگیرید و بعداً آنها را کود کنید و آن درختی که تبدیل به یک سیب بسیار معطر و خوش‌رنگ می‌شود آن را هم عکس بگیرید، ببینید بین این سه عکس چقدر تفاوت است! این الآن در اینجا حشیش است آن وقت در اینجا تبدیل به مواد کیمیایی شده!! بعد به یک میوه‌ای تبدیل شده از اول هم بهتر! خب این سه مرتبه به حال خود هست و سر جای خودش محفوظ

است؛ یعنی این سیبی که الآن تبدیل به این شده شما به نظر حقارت و استحقار و اینها به آن نگاه نمی کنید! نمی گوید که این اول این طور بوده و مبدل به این شده پس من این سیب را نمی خورم! نه، این قذارتش در حال خود باقی است و آن طیب بودنش به حال خود باقی است و آن طیب به حال خود باقی است ظرف زمان و تدریجی الحصول بودن این وجود موجب شده است که انقلاب ماهیت از این مرتبه اولی به مرتبه وسطی و به مرتبه آخری برسد.

آیا در مورد عمل هم همین طور است؟! یعنی وقتی که شخص نگاه به عمل گذشته خودش کند آیا آن عمل را زنا می بیند اما الآن در وجود خودش این عمل را نکاح می بیند یا اصلاً آن عمل را زنا نمی بیند و نکاح می بیند؟! قضیه کدام است؟! دومی است؛ این که آن ماهیت اول به حال خودش و آن وجود باقی است بعد یک وجود دیگری پیدا می شود خوب چطور اینجا قضیه را حل کنیم؟! پس معلوم می شود این تشبیه در اینجا تشبیه نارسائی است چون در اینجا واقعاً تبدل هست ولی در مورد اول، ماهیت

اول به حال خودش باقی است یعنی اگر شما یک
فیلمی بگیرید آن فیلم از اول و وسط و آخر نشان
می‌دهد و بعد این تفاح موجب نمی‌شود که این
قذارت این مرتبه وسطی به طور کلی از بین برود بلکه
آن قذرات به حال خودش باقی است ولی در
﴿فَأُولَٰئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾
اصلاً زنا نیست و نکاح است! شرب خمر نیست
شربت آلبالو است!

یادم می‌آید یک وقتی ما با یک بنده خدایی رفتیم
در یک تعمیرگاه خیلی مفصل و بسیار بزرگ که
صاحبش هم ارمنی بود. البته قضیه برای همان چند
سال اول انقلاب است. شب بود ما رفتیم در آنجا و
شخص ما را معرفی کرد که این فلانی این است ولی
نه مثل بقیه مثلاً، قد بلندی داشت یک دفعه گفت:
نوکرش هستم، مخلصش هستم! همین امشب یکی
برایش کنار می‌گذارم! جدی می‌گفت، یعنی
می‌خواست محبتش را ابراز کند! من گفتم که این چه
می‌گوید؟! گفت: بابا این از آن عالی‌هایش را دارد!
این طوری می‌خواست محبت کند البته ارمنی بود! در
یک از شهرستان‌ها در مشهد بود. قضیه برای ده

پانزده سال پیش است. خلاصه گفت که برای حاج آقا خوبش را نگه می دارم! استثناء نگه می دارم! یعنی از روی محبت می گفت اصلاً مشخص بود از روی صفای خودش می گفت! خب خدا هم به او اجر می دهد! شربت آلبالو به پایش می نویسند! قضیه ﴿فَأَوَّلَٰ نِكَاحَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئًا تَحَسَّنَ اللَّهُ حَسَنًا﴾ همین است! روی صفای خودش حالا می خواهد این طوری چیز کند حالا نمی داند ما اهلش نیستیم.

نکته در اینجا هست که در اینجا قلب ماهیت نیست. مسئله ای که انسان انجام می دهد این مسئله با وجود او اتحاد و معیت دارد و آن وجود اوست که او را به صورت حسن یا به صورت دیگر برمی گرداند. این مجمل بحث است و دیگر بحث را نسبت به این ادامه نمی دهیم.

در مطلب صحبت در ماهیت این است که اقتضاء ذاتی خود ماهیت تمایل به وجود است خب وقتی که اقتضاء ذاتی ماهیت تمایل به وجود است آیا ممکن است ماهیت در عالم خارج جدای از آن اقتضاء ذاتی خودش به وجود بیاید؟! یعنی وقتی که

ماهیت در عالم خارج تمایل به وجود دارد آیا ممکن است تغییر به شکل دیگر پیدا کند؟! اقتضاء ذاتی ماهیت، انسانیت است در عالم خارج یک دفعه بقر به دنیا بیاید؟! اشکال دارد؟! اشکال ندارد!! یا اینکه اقتضاء ذاتی یک ماهیت ثلاثة الأضلاع است و در عالم خارج وقتی که به وجود بیاید اربعة الأضلاع بشود. این اشکال دارد؟! مسلماً اشکال دارد. وقتی که اقتضاء ذاتی این است نمی شود آنچه را که در خارج هست مخالف با اقتضاء ذاتی باشد.

بنابراین اگر ما گفتیم که اقتضاء ذاتی ماهیت تمایل به وجود است امکان ندارد در خارج این ماهیت معدوم باشد. چرا؟! چون عدم برای او مرجوحیت پیدا می کند، عدم که مرجوحیت پیدا کرد اگر بخواهد در مرحله عدم تثبیت بشود پس برخلاف اقتضاء ذاتی ماهیت در خارج محقق شده است نه تحقق وجودی، تحقق عدمی؛ عدم که بر آن ممتنع شد بنابراین وجود بر آن چیز ضرورت پیدا می شود و این دم و دستگاه در اینجا پیش می آید. این تتمه مطلب مرحوم آخوند بود.

فعلی را که انسان انجام می دهد این فعل دائر مدار قصد و نیت او است و آن نیت با وجود انسان معیت دارد یعنی این فعل انسان فعلی است که همراه با نفس است. نفس عمل خارجی یک عملی است که در خارج انجام می گیرد و حسن و قبح بر آن مترتب نیست بالأخره یک عملی در خارج انجام گرفته و دو نفر هم خوششان آمده بالأخره این خوشی هم تمام شده و ازبین رفته است. این مسئله تمام شده است. بله. آن نیت عمل است که آن نیت عمل کدورت است و روح عمل است. ﴿إِلَىٰ هِ يَصَّ عَدُّ أَلْ كَلِمُ الطَّيِّبُ وَآلْ عَمَلُ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ﴾^۱، ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾^۲ آن جنبه تقوا است که بالا می رود والا

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. معاد شناسی، ج ۲، ص ۳۰۸:

«کَلِم طیب که همان روح پاک و پاکیزه است به سوی حضرت پروردگار بالا می رود و عمل صالح موجب بالا رفتن آن می شود»

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۳۷. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۱۱۶: «گوسفندان، شتران و گاوهایی که در هر جا (در منایا در مکّه و یا سایر اماکن) قربانی می کنید، نه گوشت های آنها به خدا می رسد و نه خون های آنها؛ ولیکن تقوایی که از ذبح آنها و نحر آنها نصیب شما می شود، آن به خدا می رسد.»

گوشت گوسفند آنجا می افتد و از بین می رود یا اینکه آن صرف می شود و خورده می شود. آن جنبه تقوی که معیت نفسی با انسان دارد و آن جنبه تجردی است که او را ذنب یا اطاعت اسم می گذاریم. مسمی به اثم و معصیت و مسمی به اطاعت و عبودیت می کنیم. آن جنبه نفسی است که با نفس اتحاد و معیت دارد و این جنبه هیچ وقت از نفس انسان جدا نمی شود!

معنای توبه

اگر این نفس به همین کیفیت جلو آمد آن جهاتی که همراه با این نفس و ضمیمه است آن جهات هم به همان وضعیت خودش باقی می ماند و اگر آن نفس متبدل شد یعنی به واسطه یک عملی و به واسطه یک جهشی و به واسطه یک اقدامی آن نفس، نفس تائب شد؛ نفس تائب یعنی نفسی که آن کدورات از او سلب شده و از بین رفته و ریخته شده و متحول شده و تحول هم به واسطه توبه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوَّبَةً نَّصُوحًا﴾^۱ باشد این توبه

^۱ . سوره تحریم (۶۶) آیه ۸. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۲۸۱:

«ای کسانی که ایمان آورده اید توبه کنید و به سوی خدا برگردید، و این توبه تان باید صددرصد جدی باشد».

یعنی انقلاب، توبه یعنی تغییر و تبدل و تبدل ماهوی، این توبه که رجوع به قرب است و ابتعاد از کثرات است این موجب یک نورانیت و تجرد می‌شود - تجردی که لازمهٔ قرب است می‌شود إن شاء الله این بحث در اصول می‌آید که کیفیت استنارهٔ عقلی به چه نحو است. فعلاً حالا نسبت به این مسئله یک اشاره‌ای می‌کنیم - و این قربی که نفس به مبدأ پیدا می‌کند **نفسه نورانیته و نفسه رفع الكدورة** وقتی که نور بیاید دیگر کدورتی در واقع نخواهد بود. از باب همان حرکت جوهری که حرکت سیال است که این نفس به واسطهٔ آن حرکت جوهری متبدل به نفس نورانی می‌شود. وقتی که نفس، نفس نورانی شد تمام ضمائ و تمام آن مسائلی که قبلاً اتفاق افتاده آنها هم تبعاً بر خواهد گشت. چرا؟ چون آنها معلول برای علیت نفس هستند. نفس که نورانی می‌شود آنها نورانی می‌شوند، نفس که ظلمانی بشود آنها ظلمانی می‌شوند.

منظور از حبط اعمال

عکس همین مسئله هم هست یعنی اگر فرض کنید یک نفر تا اینجا خوب بوده یک دفعه از این به

بعد کافر می شود ﴿فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ﴾^۱ حبط و احباط برای همین جا است؛ یعنی تمام آن افعال به صورت معنوی و ملکوتی منضم به نفس شدند و با نفس متحد شدند پس وقتی که نفس متحول به کفر می شود با تمام آن اعمال متحول به کفر می شود. تمام اعمال ظلمانی می شود نماز خوانده آن نماز ظلمانی می شود حج انجام داده آن حج ظلمانی می شود انفاق کرده آن انفاق ظلمانی می شود. چرا؟ چون نفس که علیت برای بقاء و استمرار آن عمل را دارد، آن نفس متحول به امر مکدري شده است.

تلمیذ: در معاد شناسی مرحوم آقا دارند که هر عملی که انجام می شود در ظرف زمانی خودش باقی است، بعد چطور می شود که توبه می آید و در واقع...

استاد: زمان را که عوض نمی کند، زمان سر جایش هست و عمل هم هست ولی آن نفس عمل کدورتش تبدیل به نورانیت می شود. فقط این کار را انجام می دهد.

تلمیذ: در آنجا می فرمایند: همان طوری که هر عملی یک اثری دارد خداوند برای توبه هم اثر استتار قرار داد و اینکه روی آن نتایج اعمال و در واقع اثرات اعمال سیئه را می پوشاند. توبه یک هم چنین خاصیتی دارد.

استاد: درست است.

^۱ . سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷. معادشناسی، ج ۷، ص ۷۲:

«پس اعمال ایشان حبط می شود.»

تلمیذ: ببخشید اینجا عقوبت تعلق به آن اعمال گذشته هم می‌شود یا نه؟! شخصی اگر همین الآن مسلمان شده است و مثلاً حالا یک عمل بیشتر ندارد، به آن ثواب تعلق می‌گیرد یا اینکه عمل را بعدش عقوبت تعلق می‌گیرد؟! همین الآن این کافر می‌شود حالا ما یک مثال ساده می‌زنیم این یک عمل بیشتر نداشته این عمل هم شما می‌فرمایید با خودش در واقع حبط می‌شود از بین می‌رود بعد اینجا که عقوبتی که هست از الآن نسبت به این عملی که مثلاً نماز نمی‌خواند تعلق می‌گیرد یا نه؟! این عقوبت باز نسبت به اعمال گذشته هم تعلق می‌گیرد؟!!

استاد: فرق نمی‌کند اعمال گذشته هم عقوبت می‌شود و دیگر اینجا نه عقوبت شخص یک عمل نه به‌طور کلی ...

تلمیذ: عقوبت می‌آیند روی جزء مثلاً ...؟

تعلق عقوبت بر اساس کدورت و ظلمت نفس

استاد: نه خیر، اصلاً به‌طور کلی عقوبت روی کدورت و عدم کدورت است به هر مقدار که نفس کدورتش بیشتر باشد به آن مقدار عقوبتش بیشتر است اما این که حالا روی یک عمل خاص باشد، نه!

آن عقوبت ندارد. عقوبت براساس ظلمت نفس است ولی آن فعل خارج اصلاً اثری ندارد. یک فعلی در خارج انجام شده آن اثر نفسانی نفس است که عقوبت به آن تعلق می‌گیرد، نه آن کاری که انجام شده است.

علت عقوبتِ شمر

شمر که سر امام حسین علیه‌السلام را به‌عنوان مثال جدا کرد بر جدا کردن سر امام حسین عقوبت پیدا نمی‌کند بلکه برای اینکه چرا در وقت این عمل خبث داشته است عقوبت پیدا می‌کند والا اگر شخصی تصورش مثلاً یک شخص دیگری است و برای رضای خدا هم حتی این کار را انجام می‌دهد ثواب هم دارد!

تلمیذ: مثل ذبح حضرت اسماعیل علیه‌السلام؟

استاد: بله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد